

«روحِ واصل و روحِ محجوب»

توصیۀ جناب شهبازی به اهمیت بیتی از دفتر چهارم مثنوی:

روحِ محجوب از بقاء، بس در عذاب

روحِ واصل در بقاء، پاک از حجاب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۴۶

خدا روح بی‌نهایتش را در انسان دمید تا با اختیار آزادی که به او می‌دهد بندهٔ خود را امتحان کند، در عالم هستی هر ناچیزی از نور خدا به چیز یا ماده و یا جسم تبدیل می‌شود، حتی فکرهای ما ماده است و خدا به همانیدگیهای ما تیر می‌زند تا ما بدون مقاومت و با فضاگشایی کمان شویم و او از طریق ما فکر کند و تیر بیاندازد. فکر کردن من ذهنی حجاب روح است.

گر پیرانیم تیر، آن نی ز ماست

ما کمان و تیراندازش خداست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

روحِ محجوب از بقاء، بس در عذاب

روحِ واصل در بقاء، پاک از حجاب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۴۶

ما با تند تند فکر کردن و ایجاد همانیدگیها حجابی بین خود و خدائیمان می‌کشیم و روح بی‌نهایت را اسیر زندان ذهن می‌کنیم، با هر فکر و عمل من ذهنی پردهٔ دیگری بر روح واصل می‌کشیم و بیرون از کارگاه الهی می‌افتیم و بی ادبی می‌کنیم، برای همین از لطف پروردگار محروم می‌شویم و عذاب می‌کشیم.

هرچه گویی ای دمِ هستی از آن

پردهٔ دیگر بر او بستی، بدان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۶

از خدا جوییم توفیقِ ادب

بی‌ادب محروم گشت از لطفِ رب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸

روحِ محجوب از بقاء، بس در عذاب

روحِ واصل در بقاء، پاک از حجاب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۴۶

ذهن بی‌ناظر اسیر شک و مقایسه است و به روح واصل یقین ندارد، با من ذهنی حمال فکرها، باورها و دردهایی هستیم که پیشینیان ما مثل پدر، مادر، مدرسه و جامعه به ما تحمیل کردند و زهر آن را در پیالهٔ جان ما ریختند و ما را از شراب ساقی باقی محروم کردند، من ذهنی چون از جنس فناست، بقا را نمی‌شناسد و در حجاب ترس و ناامیدی هم خودش عذاب می‌کشد و هم دیگران را عذاب می‌دهد، برای همین مولانا تأثیر قرین را در ابیات بسیاری به ما گوشزد می‌کند.

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

با من ذهنی وحشت داریم که بدون تقلید از جمع زندگی کنیم و دنبال بیشتر خواستن نباشیم روح ما قادر به درک حقیقت نیست و محجوب از بقا می شویم یعنی شایسته دیدار خدا نیستیم و در ظلمت حجاب، خاک سیاه فکرها، باورها و دردها را بر سرمان می ریزیم و در حسرت زنده شدن به زندگی عذاب می کشیم.

ساقی باقی ست خوش و عاشقان

خاک سیاه بر سر این باقیان

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

خاک سیاه بر سر کسی که حرص همانیدگی دارد و روح بی نهایت خود را محجوب از بقا می کند، خاک سیاه بر سر کسی که به خدا وصل نمی شود و فضا را می بندد، خاک سیاه بر سر کسی که انصتوا و اتقوا را نمی پذیرد و برای بزرگ کردن منش حرف می زند و همانیدگی را بیشتر می کند و در صفات حق فنا نمی شود و مدام خود را توصیف می کند تا حق را به جانب خویش بگیرد.

خویش را صافی کن از اوصاف خود

تا ببینی ذات پاک صاف خود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰

ذات ما الهیست اگر مرکزمان را عدم کنیم و همانیدگیها را فنا کنیم واصل به روح پاک الهی شده و باقی و جاودانه می شویم.

با سپاس فراوان 🙏

دیبا از کرج